

وقتی مریض شدم همه چیز عوض شد

نعیمه دوستدار

«روزی که ازدواج می‌کردیم، دختر جوان و سالمی بودم با پوست سفت و استخوان‌های محکم. باد جوانی در سرم بود و غرور زیبایی در وجودم. ۵۱ سال بعد، از آن تن سالم چیزی نمانده بود و حتی روحم هم نابود شده بود. مرا نه بیماری که تحقیر از پا انداخت...»

مرضیه هنوز ۰۴ ساله نشده اما صورتش را که ببینی انگار ۰۵ ساله است. موهایش که بعد از شیمی‌درمانی درآمده، سفید است و خط‌های عمیقی روی صورتش هست. عکس جوانی‌اش را برایم می‌فرستد. صورتش سفید بوده زمانی اما حالا تیره است و پر از لک‌های قهوه‌ای.

مرضیه در ۷۲ سالگی سرطان پستان گرفت. هرگز گمان نمی‌کرد که بیماری این‌طور ناخوانده به او سر بزند. دخترش ۵ ساله بود: باور نمی‌کردم این بلا سرم آمده. چند ماه اول شوکه بودم و گرفتار درمان‌هایی که باید سریع شروع می‌شدند. اما بعد تازه فهمیدم بلایی که سرم آمده، بلای بیماری نیست. بلای بی‌مهری و بی‌وفایی است.»

همسر مرضیه تا شش ماه بیماری او را تحمل کرد اما بعد بهانه‌جویی‌ها آغاز شد. اول از هزینه‌های بالای درمان شکایت می‌کرد و می‌گفت نمی‌تواند تأمینش کند، بعد به ناتوانی مرضیه در کارهای خانه و نگهداری از بچه ایراد گرفت. می‌گفت که او دیگر به هیچ دردی نمی‌خورد و نمی‌تواند زندگی را اداره کند.

من به خاطر شیمی‌درمانی خیلی ضعیف شدم. اما شیمی‌درمانی جواب نداد و گفتند باید پستان‌هایم را هم عمل کنم.

سرطان رفت، بیماری نه

بعد از عمل و تخلیه پستان، دردها و مشکلات مرضیه چند برابر شد. شوهرش می‌گفت که از دیدن جای خالی پستان او چندشش می‌شود. گفت که دیگر هیچ جذابیتی برایش ندارد. گفت که باید برود خانه پدرش.

یک سال و نیم بعد، مرضیه بعد از دوران نقاهت به خانه برگشت اما هیچ چیز مثل قبل نشد. شوهرش اصرار داشت طلاق بگیرند اما او از ترس تنهایی ۴ سال دیگر هم در آن زندگی ماند؛ زندگی‌ای که خودش می‌گوید با خشونت هر روزه ادامه داشت.

سرطان از تن مرضیه رفت اما بیماری ماند. افسردگی و تنهایی روزگارش را سیاه کرد. شوهرش در تمام آن ۴ سال او را با زخم زبان تحقیر می‌کرد. هرگز رابطه جنسی بین آنها برقرار نشد. شوهرش با زنان دیگر وقت می‌گذراند.

شش سال بعد از شروع نخستین نشانه‌های بیماری، مرضیه بالاخره از آن زندگی بیرون رفت: «روزی که ازدواج می‌کردیم، فکر می‌کردم در تلخی و شیرینی کنار هم خواهیم بود. اما او در تلخی‌ها کامم را تلخ‌تر کرد.»

خشونت خانگی نسبت به زنانی که بیماری را تجربه می‌کنند، یک رفتار شایع و فراگیر است. بسیاری از زنانی که تا پیش از بیماری تجربه خشونت فیزیکی یا روانی نداشته‌اند، پس از بیمار شدن آن را تجربه می‌کنند و کسانی که از قبل خشونت را تجربه کرده‌اند، با شکل شدیدتری از آن روبه‌رو می‌شوند.

سرطان، بیماری‌های سخت مانند ام‌اس و بیماری‌های روحی و روانی از جمله بیماری‌هایی هستند که ابتلا به آنها احتمال خشونت خانگی با زنان را بیشتر می‌کند.

به‌طور معمول از زنان توقع می‌رود که همواره سالم و سرحال باشند و نقش‌های خانوادگی را بدون نقص انجام دهند. خانه‌داری و بچه‌داری و رسیدگی به همسر، وظیفه زن تلقی شده و اگر زنی نتواند به دلیل بیماری آنها را انجام دهد، با خشونت روبه‌رو می‌شود. به علاوه، اگر بیماری زیبایی زن را به خطر بیندازد و از بین ببرد، مرد خود را محق می‌داند که به آن اعتراض کند و این اعتراض را با خشونت همراه کند.

فریبا: مستی نمونه خروار

فریبا زن ۵۴ ساله ساکن رشت است. او می‌گوید که حتی برای بیماری‌های جزئی هم حق استراحت نداشته: «اگر یک روز سرم درد بگیرد یا سرما بخورم و نتوانم غذا درست کنم و به کارهای خانه برسم قیامت به پا می‌شود. یادم نمی‌آید که موقع بیماری یک لیوان آب دستم داده باشد. حتی قبول نمی‌کند که یک روز غذای ساده‌تر بخورد. روی میز همیشه باید هم ترشی باشد و هم ماست و هم سالاد. حتی اگر من در

حال مرگ باشم.»

فربیا می‌گوید که حتی در دوران بارداری و پس از زایمان هم خشونت دیده: «وقتی ماه‌های اول بارداری به خاطر ویار نمی‌توانستم از جایم بلند شوم، کتک می‌خوردم. وقتی در ماه‌های آخر از سنگینی و عوارض بارداری قدرت کار کردن نداشتم به من مشت و لگد می‌زد. وقتی تازه یک روز از زایمانم گذشته بود، شوهرم به مادرم گفت دیگر بس است و لازم نیست به او کمک کنید، خودش می‌تواند به کارهایش برسد و مادرم را فرستاد خانه خودش.»

فربیا همیشه نگران است که بیماری سختی بگیرد: «اگر یک روز مریض و از کار افتاده شوم مرا از خانه بیرون خواهد کرد.»

بیماری‌های روحی هم به همان نسبت می‌توانند زن را با خشونت خانگی مواجه کنند. بسیاری از زنانی که تجربه بیماری‌های روانی از جمله افسردگی را داشته‌اند، می‌گویند که در دوران بیماری حمایت لازم را از سوی همسر و اطرافیان ندیده‌اند و به خاطر بیماری تحقیر شده‌اند.

مجبور بودم ادای آدم‌های سالم را در بیاورم

نمونه آنها فرناز است: «زمینه افسردگی را از نوجوانی داشتم. بعد از ازدواج هم به دلیل مشکلات خانوادگی این مساله ادامه پیدا کرد. در دوران افسردگی همسرم با من به بدترین شکل رفتار می‌کرد. به من می‌گفت خودم را لوس می‌کنم و از من توقع داشت رفتار عادی داشته باشم. مرا به زور به مهمان می‌برد و جلوی خانواده‌اش متهم می‌کرد به لوس بازی. وقتی به دکتر مراجعه می‌کردیم به دکتر هم می‌گفت که این چیزیش نیست و ادا در می‌آورد.»

فرناز می‌گوید که در دوران بیماری هیچ چیز به اندازه تلاش برای ادای آدم‌های سالم را درآوردن آزارش نمی‌داده. او بالاخره از همسرش جدا شده است، چون او هم به گفته خودش، دنبال یک «زن سالم» بود.

کلیشه «زن سالم» و «زن زیبا» اغلب زنان را از نظر عاطفی هم دچار اضطراب و ناامنی می‌کند. زنان نگرانند که اگر به هر دلیلی این زیبایی و سلامت از بین برود، هیچ ارزشی برای نزدیکان خود نداشته باشند و طرد شوند. بسیاری از زنان حتی از بالا رفتن عمر و پیری هم به همین دلیل نگرانند. این اضطراب که در روران پیری و ناتوانی به حال خود رها شوند؛ آن هم در حالی که بسیاری از زنان بیمار، به دلیل بیماری ممکن است امکان کار کردن را از دست بدهند و از نظر اقتصادی هم وابسته شوند.

شرایط برای آن گروه از زنان که استقلال مالی ندارند از اساس دشوارتر است. شکلی از خشونت خانگی در مورد آنها می‌تواند این باشد که همسر یا پدر از تامین هزینه‌های بیماری آنها سر باز بزنند.

ام‌اس و درد، شوهر و تحقیر

نازنین، ۶۳ ساله است و ۰۱ سال بعد از ازدواج به ام‌اس مبتلا شده: «ام‌اس بیماری درد است. دردهای وحشتناکی را تحمل می‌کنم. اوایل گاهی که درد امانم را می‌برد و نیمه‌های شب ناله می‌کردم، شوهرم داد می‌زد که خفه شو و نمی‌گذاری بخوابیم. دردهایم را توی خودم ریختم و ناله‌هایم را در سکوت کردم. با اینکه این بیماری توان عضلات را از بین می‌برد، شوهرم وقتی عصبانی می‌شود مرا هل می‌دهد و پرت می‌کند. به خاطر بیماری و عوارض داروها خیلی چاق شده‌ام و شوهرم می‌گوید هیکل و قیافه‌ات برایم قابل تحمل نیست. اما من که در این بیماری تعمد نداشته‌ام. نمی‌دانم چرا این بلا سرم آمده. اما با خودم فکر می‌کنم آگو شوهرم بیماری سختی می‌گرفت، حتما پرستاری‌اش می‌کردم و از دردش کم می‌کردم.»

منیژه برزگر اما به روی دیگری از ماجرای خشونت خانگی و ارتباطش با بیماری اشاره می‌کند. او که پس از ۱۲ سال زندگی در خشونت به سرطان تخمدان مبتلا شده می‌گوید: «سرطان بهای زندگی زنی است که یاد گرفته بود، زن خوب بودن یعنی سکوت کردن، دم نزدن، یعنی بساز بودن، فرو خوردن بغض یعنی زنی فداکار، مادری دلسوز.»

او می‌گوید: «یکی از بهترین علل سرطان استرس و عوامل روحی و روانی است. ۱۲ سال زندگی در خفقان و تحمل بیهوده

تاوانش می‌شود سرطان و علت عود دوباره‌اش هم باز فشارهای دوحی روانی و عدم امنیت از طرف همسر است.»